

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

دهمین اصل از اصل‌هایی که طی آنها نظریه ولایت فقیه حضرت امام خمینی رحمه الله علیه را تبیین می‌کنیم اصلی است که امام در آن به ولایت "مطلقه" فقیه می‌پردازد. امام رحمه الله علیه این واژه را هم در شأن رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام و هم در شأن فقهای عادل به کار می‌برد. می‌فرماید فقیه عادل هم بعد از رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام دارای ولایت مطلقه است. در این اصل تلاش می‌کنیم توضیح دهیم که این ولایت مطلقه از نظر امام به چه معنا است.

ما به وسیله سه اصل این ولایت مطلقه را تبیین کرده‌ایم؛ اصل اول اینکه بین ولایت کلی یا کلیه و حکومت فرق است؛ بنا بر آنچه در برخی از فرمایشات حضرت امام آمده است در روز غدیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را برای حکومت نصب کرد اما ولایت کلیه امیرالمؤمنین علیه السلام و آن مقامات معنوی ایشان پیش از غدیر بلکه قبل از خلقت آدم علیه السلام برای آن حضرت ثابت بوده است. همچنین ولایت کلیه از امور اعتباریه‌ای که قابل عزل و نصب باشد نیست و آنچه در آن عزل و نصب راه دارد حکومت و فرمانروایی سیاسی است و لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام را برای حکومت و برای اداره سیاسی جامعه بعد از خود نصب فرمود. اما ولایت کلیه یک مقام معنوی است و همان چیزی است که بخش‌هایی از آن را در زیارت جامعه مشاهده می‌کنید: «بِكُمْ يُنْفَسُ النَّهْمُ وَ بِكُمْ يَكْشَفُ الْكَرْبُ وَ بِكُمْ يُبَاعِدُ نَائِبَاتِ الزَّمَانِ الْكَلْبُ وَ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا وَ بِكُمْ يُثَبِّتُ اللَّهُ جِبَالَهَا عَلَى فَرَاسِيجِهَا». این موارد مقامات آن ولایتی کلی است. در حقیقت اهل بیت سلام الله علیهم واسطه فیض الهی هستند و ولایت تکوینی از آثار این ولایت کلیه است که چیزی به غیر از آن مقام سیاست است. گرچه آن مقام سیاست به یک شکلی در آن ولایت داخل می‌شود اما آن چه قابل عزل و نصب است این مقام سیاست و حکومت است نه آن مقام ولایت کلی. عبارت امام رحمه الله علیه این است: «آن چیزی که برای ائمه ما

قبل از غدیر و قبل از همه چیزها بوده است یک مقامی است که مقام ولایت کلی است که آن امامت است.» بعد ادامه می‌دهند: «قضیه غدیر قضیه جعل حکومت است و این است که نصب است و إلا مقامات معنوی قابل نصب نیست. ولایتی که در حدیث غدیر آمده است به معنای حکومت است و نه به معنای مقام معنوی.» این متن در صحیفه امام جلد 20 صفحه 112 و 113 آمده است.

البته ما در اینجا یک تعلیقه ای بر فرمایش ایشان داریم؛ اولاً ما معتقد هستیم که در قضیه غدیر اصلاً نصبی نبوده است زیرا همین نصب امیرالمؤمنین علیه السلام برای حکومت هم جزء همان مقام ولایت کلیه است که از آغاز برای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همان طوری که مأمور به تبلیغ رسالت خود بوده است از همان موقع به تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حکومت و ولایت ایشان هم مأمور بوده است؛ ایشان از آغاز و همان روزی که مأمور شده است که رسالت خود را علنی کند همراه او ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم علنی کرده است. برای مثال در همان حدیث یوم الدار که حضرت فرمود: «أَيُّكُمْ يُوَاظِرُنِي وَ يَكُونُ وَصِيًّا وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ يُنْجِزُ عِدَّتِي وَ يَقْضِي دِينِي» کسی بلند نشد و تنها حضرت علی علیه السلام بلند شد، بعد وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در همان جلسه ایشان را معرفی کرد. یعنی در همان یوم الدار و بلکه در آغاز علنی شدن بعثت با نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» این کار را شروع کرده است. بعد از یوم الدار هم هر کجا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرصتی پیدا کرد در آن مسئله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را تأیید و تثبیت کرده است.

ولایت هم به معنای حکومت است و ما معتقد هستیم که حکومت و رهبری سیاسی از فروع آن ولایت و از آثار آن بوده و چیزی جدای از ولایت نیست. آنچه در روز غدیر اتفاق افتاده است دو چیز است؛ یکی عمومی شدن این اعلام است، یعنی این اعلام عمومی شده است -قبل از آن همه اعلامها خصوصی بوده است- و دیگری بیعت گرفتن بر سر این امامت است. این کاری است که روز غدیر اتفاق افتاده است؛ لذا فرمود: «الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» چرا دین در این روز کامل شده است؟ به دلیل اینکه مسلمانان در این روز بیعت کرده‌اند؛ به دلیل اینکه با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده و اعلام پذیرش و اعلام کردید لذا امروز «رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». این نکته‌ای است که در این باره باید تذکر داده شود.

این اصل اول که در آن بیان شد که ولایت کلیه قابل عزل و نصب نیست و امیرالمؤمنین علیه السلام این ولایت را از اول داشته است و آنچه روز غدیر اتفاق افتاده است نصب ایشان برای رهبری سیاسی و حکومت است.

لذا امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم بوده است و هرکجا که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضور نداشت، اطاعت از ایشان واجب بوده است؛ یعنی امامت طولی بوده است. لذا آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا». در اینجا این "اطيعوا" بالفعل است؛ یعنی اطاعت از اولی امر هم که در این آیه به عنوان مصداق، وجود امیرالمؤمنین علیه السلام است، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم واجب بوده است، نه اینکه این وجوب برای بعد از ایشان بوده باشد. در آیه بعد می‌فرماید: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» پس معلوم می‌شود که یک اولی امری در آنجا بوده است. در نهایت در روایت منزلت هم آمده است: «أَنْتَ فَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود که هر وقت من در مدینه نباشم تو باید بر مردم فرمانروایی کنی. در همان زمان هر وقت و هر جا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمانروایی می‌کرده است. یعنی هرجا غیبت مکانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بوده است، آنچه جای ایشان را پر می‌کرده است وجود امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. سایر ائمه علیهم السلام هم به

همین صورت بوده‌اند و برای همه ایشان امامت از اولی که به دنیا می‌آیند ثابت است منتها امامت طولی است و مادامی که امام قبلی وجود داشته و بالفعل ناطق است امام دیگر صامت است. مانند امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛ تا امامت امام حسن علیه السلام ناطق و بالفعل و در حال امر و نهی است امام بعدی صامت و مطیع خواهد بود. اگر امام قبل به هر دلیل نتوانست امر و نهی کند، آن امام صامت ناطق شده و شروع به امر و نهی می‌کند.

اصل دوم؛ منظور از ولایت مطلقه، ولایت در حکومت و سیاست است و نه آن ولایت کلیه الهیه که برای ائمه علیهم السلام ثابت است. مراد از ولایت مطلقه یعنی حکومت و سیاست، یعنی اختیارات حکومتی و اختیارات اداره مردم و منظور از ولایت مطلقه آن مکان امامت معنوی و آن ولایت کلیه نیست. حال مطلقه یعنی چه؟ ولایت مطلقه‌ای که حضرت امام می‌فرماید -بنا بر آنچه ما می‌فهمیم- در برابر دو تقیید است؛ یک تقیید؛ تقیید به احکام اولیه فرعی الهی است؛ ولایت مطلقه یعنی ولایتی که در چارچوب همان احکام فرعی ثابت الهیه است. یعنی اگر در همین فقه متعارف مثلاً فرموده است که مضاربه جایز است و یا احل الله البیع فرموده است، حرم الله الربا فرموده است یا وجوب حج و زکات آمده است، ولایت فقیه اگر به این معنا باشد یعنی فقیه فقط این کار را دارد که این احکام را اجرا کند و دیگر هیچ کار دیگری بر عهده او نیست. پس در چارچوب این احکام، ولایت است. اما امام می‌فرماید خیر چنین نیست؛ درست است که فقیه امام نیست و ولی فقیه و حاکم مأمور به این احکام است اما مأمور به یک کار دیگری هم است و آن کار این است که آنچه مصلحت شرعی جامعه در آن است را باید بر عهده بگیرد. او مصلحت‌دار و مسئول اداره مصالح عمومی جامعه است. این مصالح عمومی جامعه به وسیله شرع اسلام در این مجموعه احکام فرعی تبیین شده است و این موارد همان مصالح است. یک سری از مسائل شرعی هم تبیین نشده است که به عهده خود فقیه گذاشته شده است که خود باید فقیه این مصالح را تبیین و اجرا کند. حال اگر در یک جایی مصلحت اقتضا کرد که از یک حکم الزامی اثباتی رفع الزام کند و یا به الزام نفی تبدیل کند؛ یعنی مثلاً بیان می‌کند که افسال حج حرام است و

کسی نباید به حج برود [بر همه اطاعت آن واجب است]. همین انسانی که حج بر او مستطیع است و وجوب استطاعت هم بر او فعلی است، همین انسان که حج او به دلیل استطاعت فعل واجب در حق او است، اگر ولی امر و فقیه گفت که حج بر او افسال حرام است، همین امر واجب به وسیله فقه حرام می‌شود.

ما گاهی این مثال را زده‌ایم و معتقد هستیم این هم از اختیارات حکومتی است. البته ما در بیان و توسعه آن به فقیه احتیاط می‌کنیم اما در زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که وقتی جریان رد شمس ثانی اتفاق افتاد –برای ایشان دو بار رد شمس شده است؛ یکی در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یک بار هم در زمان حکومت خود ایشان این اتفاق افتاده است که در جریان جنگ صفین است که در روایت آمده و از حوادث مسلم زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است- که لشکر به میدان رفته بود اما وقت نماز عصر شد، حضرت فرمود بروید اینجا جای نماز خواندن نیست. یک عده از این خشک مقدس‌ها گفتند که وقت نماز است و نماز قضا می‌شود و به یک شکلی نماز خوانند اما حضرت با لشکر رفت و آفتاب غروب کرد. بعد از غروب آفتاب حضرت فرمود اینجا وقت نماز است، بعد حضرت درخواست کرد و دوباره آفتاب به وقت فضیلت برگشت و نماز خوانده شد. حدیث رد الشمس ثانی در اینجا اتفاق افتاده است. حال در این حد شاید از خصایص امام باشد و ما جرأت نمی‌کنیم که این را بیان کنیم که فقیه هم در این حد اختیارات دارد. یا برای مثال در مسئله صلاه که آمده است: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ لَا تُتْرَكُ عَلَى كُلِّ حَالٍ» و این چیزی نیست که فقیه بیان کند که نماز نخوانید اما اگر گفت که در حال حاضر نماز جماعت نخوانید، یا بیان کرد که الان نماز تأخیر بیافتد؛ واجب است که به حرف او عمل شود زیرا فقیه می‌تواند این کار را انجام دهد. اگر مصلحت اقتضا کرد و یک مصلحت عمومی بود باید اطاعت شود. این مصلحت یک مصلحت دلبخواهی نیست، این مصلحت را خود شارع در ادله دیگر بیان کرده باشد، حال چه ادله عامه و یا ادله خاصه باشد. دلیل اینکه بیان می‌کنیم فقیه باید ولی امر باشد برای همین است به دلیل اینکه یکی از ارکان ولایت امر تشخیص مصلحت است، مصلحت هم باید بر طبق موازین و فلالک‌های

شرعی تشخیص داده شود که این جز کار فقیه نیست. بنابراین محدود به احکام فرعیه نیست.

در بحث‌های گذشته هم مطرح شد که ولایت فقیه محدود به احکام الهی است و امتیاز حکومت ولایی با دیگر حکومت‌ها این است که در این حکومت، استبدادی وجود ندارد که مثلاً فقیه هرچه بخواهد باید انجام شود، خیر، فقیه تحت فرمان است و بر فرمان نیست بلکه زیر فرمان خداست. حتی خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم همین‌طور است؛ به ایشان هم گفته شده است: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم فرموده است که تو هم عبد هستی. لذا در اسلام حاکمیت فرا قانون نداریم و همه حاکمیت اسلام، حاکمیت دون قانون است. اما این قانون چیست؟ این قانون را فقیه تشخیص می‌دهد.

در مباحث اصول بیان کرده‌ایم که احکام شرعی بر دو قسم است؛ یکی احکام ذاتیه و یکی هم احکام سلطانیه است. احکام ذاتیه یعنی احکامی که فی‌ذاته حکم خدا است و احتیاجی به جعل امام یا فقیه ندارد و یک احکام را هم به عنوان احکام سلطانیه بیان کردیم که این احکام سلطانیه احکامی است که خداوند فتعال اجرا یا تشریع آن را به حاکم واگذار کرده است. در این احکام هم فقیه تحت آن عمومات و آن احکام عامه و اصول تشریع شده باید بیاید و باید در آن چارچوب حکم صادر کند. یعنی آن هم ضابطه دارد و همین‌طور نمی‌تواند بی‌ضابطه بیان کند. ضوابط آن هم در احکام عامه آمده است. مثلاً حدیث «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ» آمده است، حدیث عُصْر و حرج آمده است. این موارد و ضوابط کلیه‌ای که در شرع آمده موازین تشخیص فصلحت را برای فقیه تعیین کرده است، یا موازین جعل حکم در آن مواردی که حکم شرعی ثابت الهی نداریم، این ضوابط معین شده است که فقیه باید در این ضوابط حکم خود بیان کند.

اصل سوم که همان قید دوم است، قید در تبعیض اختیارات حکومتی است. یعنی کسی ممکن است اختیارات حکومتی را که برای فقیه ثابت است کمتر از اختیارات حکومتی

که برای معصوم ثابت است بداند اما امام رحمه الله علیه می‌فرماید که همان اختیارات حکومتی که برای رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام ثابت است برای فقیه هم ثابت است. ما نیز بیان کرده‌ایم که آن اختیارات حکومتی کلاً برای هر حاکمی ثابت است حتی اگر آن حاکم حاکم شرع و حکومت الهی هم نباشد به این شکل است؛ در حکومت‌های عرفی هم که می‌خواهند یک حاکمی را تعیین کنند، حاکمیت یک سری اختیارات ثابتی دارد. امام می‌فرماید همه این اختیارات برای فقیه ثابت است و نه برخی از آنها.

لذا این مطلقه در مقابل این دو نوع تقیید است.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم